روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

یکشنبه • ۱۱ خرداد ۱۳۹۳ • ۳ شعبان ۱۴۳۵ • ۱ ژوئن ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۲۰۲۹ • ۱۶صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۲ • اذان مغرب ۲۰:۳۵ • اذان صبح‌فردا ۴:۰۶ • طلوع آفتاب ۵:۵۰

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

سیاست‌دورانداختنی

پوریا عالمی

• چشـمم افتاد سـر کوچه و یکهـو دیدم اسـفندیار رحیم‌مشـایی و بقایی آنجا هستند. یعنی چی؟ مشایی و بقایی را یعنی کی گذاشته اینجا؟ چشم گرداندم دیدم داوود احمدی‌نژاد، ایستاده سر کوچه. گفتم: آقاجان، اینها اینجا چه‌کار می‌کنند؟

داوود احمدی‌نـژاد گفت: من دیروز هم توی مصاحبه گفتم که «داداش محمودم اینها را ریخته دور و مشـایی و بقایی را دک کرده است.»

گفتم: عزیزم، شـما به تاریخ انقضا نگاه کردی؟ چون اصولا بعضی اهالی سیاست تاریخ‌مصرف دارند. برای همین تاریخ‌مصرفشـان که بگـذرد می‌اندازندشـان دور. بعضی سیاستمدارها هم تاریخ‌مصرفشـان طولانی است اما مواد نگهدارنده دارند و همین‌که یک‌بار ازشـان استفاده کردی باید زود بگذاری‌شـان توی یخچال تا خراب نشوند. البته سیاستمداری که خراب و فاسد شده باشد مثل شیر نیست که بجوشانی‌اش و دوباره مصرفش کنی. سیاستمدار مثل سرشیر است؛ به‌موقع مصرف نکنی می‌بُرد.

احمدی‌نژاد بـرادر گفت: کاش یـواش می‌گفتی من یادداشت می‌کردم.

گفتم: بله... برای همین است که بعضی سیاستمدارها را می‌اندازند دور. البته بعضی سیاستمدارها مهره‌مار دارند. ولی وقتی مهره‌شان را می‌سوزانند می‌شوند مهره‌مارسوخته یا همان مهره‌سوخته. می‌خواهی مثال بزنم؟

احمدی‌نژاد برادر گفت: نه. خیلی تابلو است.

گفتم: آفرین. بعد هم حواست باشد آدم بعضی‌وقت‌ها یک چیزهایی را دلـش نمی‌آید بیندازد دور، برای همین می‌انـدازد نزدیک. امـا یک‌طوری می‌انـدازد نزدیک که رسـانه‌ها و مردم خیال کنند انداختـه دور. به این حالت می‌گویند سیاسـت خیلی دور خیلی نزدیک. می‌خواهی مثال بزنم؟

احمدی‌نژاد برادر گفت: نه. خیلی تابلو است.

گفتم: آفرین. حالا شما بی‌زحمت اینها را بردار ببر تو، تا فردایی، پس‌فردایی که آقای احمدی‌نژاد مشایی‌لازم شد، مشایی دور نیفتاده باشد و همین نزدیکی‌ها باشد.

واکنش

خبری‌تکان‌دهنده

ستاره اسکندری

• این‌روزهـا به‌خاطـر اجرای نمایـش «هم‌هوایی» در شهر شـیراز هسـتم و به همین دلیل اخبار مربوط به این منطقه کشـور را بیشـتر پیگیری کـرده‌ام. در بین هجوم هرروزه اخبار تکان‌دهنده، خبری که بسـیار مرا وحشت‌زده کرد خبری بود حاکی از یک فاجعه: «حمله وهابیـون به دخترهای شـیعه که با دوختـن دهان و چشمشان، سرانجام آنها را می‌کشند.» این افراطی‌گری برایم وحشتناک و غیرقابل تصور است چون فکر می‌کنم اعتدال بسیار بهتر از افراط‌گرایی است. این نوع رفتارهای بنیادگرایانه تعادل جهـان را برهم می‌زند. نمی‌دانم که چطور باید انسـان‌ها را از این خشـونت دور کرد. چون به‌هرحال همواره منفعت‌طلبی، قدرت، اقتصاد و... سبب شده‌اند تا برخی دست به اعمالی بزنند که بویی از انسانیت ندارد. به‌هرحال باید از خودمان شـروع کنیم، باید سعی کنیم این نوع خشونت‌ها را در خودمان سرکوب کنیم تا سرانجام جهانی را تجربه کنیم که در آن صلح‌طلبی بیش از خشونت‌گرایی جریان دارد. جهانی که در آن، همه در کنار هم ایستاده‌اند و نه در مقابل هم.

فرداگذرانی

• روزهـای خـرداد، بـا همه مشغله‌های مربوط به واپسین هفته‌های سـال تحصیلی در دانشـگاه‌ها و مـدارس، امـا با عصرهـای طولانی و کشـدار، مناسـب هسـتند برای دیدن یک تئاتر. به‌خصـوص اگر آن تئاتر برداشتی از زندگی عجیب حشره‌ای به نام «گرگور سامسا» باشد. حشره‌ای که در اثر جاودانه «کافکا» یعنی «مسخ»، برایمان فراتر از یک حشره رفت و ما را با جهانی دیگر آشـنا کرد. القصه اینکه، می‌توانیـد فردایتان را با تماشای نمایش «مسـخ» به کارگردانی نصیر ملکی‌جو بگذرانید؛ نمایشـی که تا پایان خرداد هر شـب ساعت ۲۰:۳۰ در تـالار حافظ روی صحنه می‌رود و «اشـکان خطیبی» هم مشاور هنری آن است. بازیگران این نمایش «لیلی رشیدی»، «رامین ناصرنصیر»، «فلامک جنیدی»، «الهه بخشی» و... در این نمایش همگی در قالب حشرات، راوی روایت تاریخی از یک استحاله دسته‌جمعی هستند. اگر شما هم خواستید عصر بهاری‌تان را با تماشای یک تئاتر بگذرانید، می‌توانید همین حالا با جسـت‌وجویی اینترنتی، از سـایت تیوال، بلیت ایـن تئاتر را بخرید و خودتان را به حشره‌شدن میهمان کنید.

• فردا ۱۲خرداد مراسم بدرقه تیم‌ملی فوتبال ایران برگزار می‌شود که قرار اسـت، مردم، شخصیت‌های سیاسـی، ورزشـی و فرهنگی در سالن ۱۲هزارنفری ورزشگاه آزادی از ساعت ۲۰:۳۰ جمع شوند.

کارتون خواب

امین منتظری

پرسه

پشتِ پشت شهرداری

سعید برآبادی

آفتاب کج می‌تابد بر دیوار کثیف. نصف صورت مردم در سایه مانده و نصف دیگرش را آفتاب خرداد جز می‌دهد. ناصر می‌گوید: «هر چی بخوای اینجاسـت! هی خانم! هی خانم چی می‌خـوای؟ متقال کفن و دفن؟ طلای شـب عروسی؟ کاسه بشقاب؟ رو تختی؟ همش اینجاس!» یادش نمی‌آید که روزگاری اینجا عمارت بزرگ و آجری شهرداری بنا بوده. شاید دور میدان توپخانه هیچ‌کس این را نداند اما همه می‌دانند جایی که از سال ۱۲۹۸ صبح‌ها آفتاب تهران به دیوارهایش می‌خورد، امروز فقط یک اسم دارد؛ «پشت شـهرداری». بورس همه چیز اینجاست از لوازم الکتریکی گرفته تا وسایل بخاری نفتی. دور میدان از تاریخش فقط یک یادگار دارد؛ بانک شاهی که امروز به ساختمان بانک تجارت تغییر نام داده. ذوالفقار که فروشـنده عطر اسـت و پنج‌سـالی می‌شـود که دور میدان مغازه گرانقیمتی را اجـاره کرده حتی نمی‌دانـد که دیوار بـه دیوارش یکی از مهم‌ترین موزه‌های کشـور اسـت. می‌دانی موزه استاد صنعتی کجاسـت؟ -نه! می‌دانی بانک شـاهی کجاست؟ - همون قدیمیه؟ - می‌دانی شـهرداری کجاسـت؟ - تو خیابون بهشـت! ساختمون قدیمی‌اش چی؟ - نه داداش! پشت شـهرداری کجاسـت؟ -اونجا! یک‌ضرب با دست اشـاره می‌کند به ضلع شمالی میدان؛ جایی که سر صبح کارگران فصلی سبیل در سبیل می‌ایستند به امید کارفرما و مزد روزانه. آن طرف‌تر یک ترمینال تاکسی است که فقط دربستی حال می‌کنند و کمی جلوتر لاله‌زار شروع می‌شود با مغازه‌های کودشـده از جنس چینی. مرتضی می‌گوید: «یه باند ماشین الان بخوای بخری کمتر از صدتومن نیس، هسـت؟ خب اینجا پنجاهی‌اش هم پیدا می‌شه.» عمارت شـهرداری که خراب شـد، به جای فراموش‌شدن، باعث معروفیت اینجا هم شـد. جعفر شهری در کتاب «طهران قدیم» اشـاره ظریفی به پشت شهرداری می‌کند و زود رد می‌شـود: «از عمارت شهرداری فقط یک گودال باقی ماند و تازه سال ۵۰ هم نشده بود.» آدم‌ها اما آمدند و در پشت شهرداری ماندگار شدند. بساط‌ها پهن زمین شد و مهاجرها وسط شلوغ بازار کاسبی راه انداختند: «اوایل انقلاب، اینجا جای سوزن‌انداختن نداشت. خصوصا که چند تا مسافرخونه هم چفت به چفت هم اینجا بود. نفر از شهرستان آمده بود، شب می‌رفت مسافرخانه، صبح‌علی‌الطلوع می‌آمد بساط پهن می‌کرد از زیلو و کفش دست‌دوم تا کاربراتور پیکان، اینجا خرید و فروش می‌شـد.» بعد نوبت شهرداری رسید. دور میدان جدول کاشت، به ساختمان‌ها کمی رسیدگی کرد. قوانین سـخت‌تر شده بود. تازه جنگ تمام شده بود که فهمیدند اینجا ناف میراث فرهنگی تهران است و نباید اینطور کارگر و بنا و فروشـنده و دسـت‌فروش احاطه‌اش کنند. شـهردارهای بعد از جنگ کمی جنگیدند تا وضع را سـامان دهند، اما بعد ورق برگشـت. رضا فیض‌علایی، پیرمردی است که ۴۷سـال قبل مغازه ایران‌تایر را پشت شـهرداری راه انداخته و حالا از آن پاساژی مانده است که داخلش می‌شود لوازم برقی را به هر قیمتی که می‌خواهید پیـدا کنید. او این خاطرات را بـه دقت تعریف می‌کند و وقتی که قرار اسـت مکان دقیق سـاختمان شهرداری را نشان دهد یاد می‌کند از آنچه بر وضع این ساختمان رفته: «پشت بلدیه، یک کوچه کوچک بوده که وقتی ساختمان را خراب می‌کنند، یک‌شبه، مغازه‌داران داخل کوچه بدل می‌شوند به دکان‌های دور میدان. قیمت هزاربرابر می‌شود، همه کاسـبی‌ها جان می‌گیرد و مردم هجوم می‌آورند به همین خاطر اینجا پر می‌شود از دستفروش‌ها و کارگران سرگذری.» دوازدهم خرداد ۱۲۹۸ تاسیس شهرداری که آن زمان نامش بلدیه بود رسما اعلام شد. احمدشاه «گاسپار ایپکیان» معمار را آورد و گفت اینجا بنایی بسـاز که نماد پاکیزگی و تمیزی شهر باشد. ایپیکیان هم این کار را کرد منتها وقتی که سـاختمان ۱۳۴۵ تخریب شد جایش را هیچ چیز نگرفت و فقدان ساختمان بهانه‌ای شد برای آنکه از ضلع شـمالی میدان به‌عنوان پشت شهرداری یاد شود. حالا پشـت شهرداری جایی است برای برملاشدن خیلی چیزها. وعده‌های عملی‌نشده را می‌شود در همین مساحت صدمترمربعی به خوبـی دید؛ کارگران فصلی که قرار بود جمع شوند، راننده‌های تاکسی که قرار بود دربستی نباشند، خیابان‌هایی که قرار بود تمیز شوند و مردمی که قرار بود به احترام این شهر، فرهنگش را بشناسند. در میان سروصدا و اضطراب اقتصاد توپخانه، موزه صنعتی زیر دسـت‌وپا له می‌شود و مجسمه‌هایش در عمق زمین خاک می‌خورند. مردم سر جنس ارزان‌تر چانه می‌زنند و ناصر همچنان تکیه داده به دیوار داد می‌زند: «هر چی هوس کنی اینجا هس! فیلم هندی می‌خوای بفرما! آلوچه و زردآلوی سنندج بیا داخل، ضبط ماشین برو تو پاساژ... بیا به پشت شهرداری.»

کنار گود

معلومات

جعفر مدرس صادقی

کتـاب داریم تا کتاب: کتابی که پُر از معلومات اسـت و هر جای آن را که باز می‌کنی یک چیزی توش پیدا می‌کنی و یک چیزی یاد می‌گیری و کتابی که فقط شـعر و داستان است و هرچه می‌خوانی چیزی از توش درنمی‌آید. معلومات یک زمانی به این فتّ و فراوانی نبود که حالا هست. این‌روزها ریخته است کف خیابان، ریخته است توی اینترنت و از در و دیوار و آسمان می‌بارد. معلومات یک زمانی فقط از توی کتاب درمی‌آمد. من یک نفر را سراغ دارم که از سال اوّل دبیرستان فقـط کتاب لغت می‌خوانـد. از اوّل تا آخر. نه این که تفنّنی بخوانـد. نه این که تفأّل کند. نـه این که دنبال لغت بگردد. از اوّل تـا آخـر، ورق به ورق، همه‌ی لغت‌ها را یکی‌یکی از بر می‌کرد و کاری به این نداشت که همه‌ی این لغت‌ها به درد می‌خورد یا نه. می‌گفت همه‌ی لغت‌هایی که آمده است توی کتاب لغت لابد یک زمانی به یـک دردی می‌خورَد. همه‌ی این لغت‌ها خُب معلوم است که توی مُحاوره به کار نمی‌رفت، امـا هر کـدام از آنها لابد توی یک کتابی بـه کار رفته بود و به کار می‌رفت. می‌گفت خوبیِ کتاب لغت این اسـت که هر جای آن را که باز می‌کنی، برای خودش کامل است: چندین‌تا لغـت و معنی هر لغتی را تـوی آن دو صفحه‌ای که جلوی چشمت باز شده اسـت می‌بینی و می‌شود کتاب را بست و یک جای دیگر را باز کرد و دوباره چندین‌تا لغت دیگر و معنی دیگر که همه کامل اسـت و هیـچ ربطی هم به صفحه‌های ماقبـل و مابعد خودش ندارد. و اما داسـتان: لای هر کتابی را که باز می‌کنی، وسـط یک ماجرایی هستی که یک اوّل و آخری دارد و تازه باید برگردی به اوّل داستان و از اوّل بخوانی تا وسط و از وسط بخوانی تا آخر. و کتاب شعر هم به همین ترتیب: لای هر کتابی را که باز می‌کنی، وسط یک ماجرایی هسـتی که یک اوّل و آخـری دارد و یکی دو صفحه‌ای باید به عقب برگردی تا برسـی به مطلع شعر. مگر این که رباعی باشـد یا قطعه‌ی کوتاهی باشد و از اوّل تا آخر توی همان دو صفحه‌ای که جلوی چشـمت باز شده است جا گرفته باشد. حافظ خانلری و حافظ سـایه هنوز درنیامده بود که از اوّل تا آخر هر غزلی آمده است توی یک صفحه‌ی جداگانه و با یک نظر همه‌ی یک غزل را جلوی چشـم خودت می‌بینی. توی حافظ غنی و قزوینـی، غزل‌ها را بدون هیچ فاصله‌ای ردیف کرده‌انـد بـه دنبال هم و هر جای کتـاب را که باز می‌کنی، باید برگردی به صفحه‌ی قبلی تا برسی به مطلع غزل. شاید اگـر حافظ خانلری یا هر حافظ دیگری را که توش هر غزلی توی یک صفحه آمده اسـت به دست او می‌دادیم، به کتاب لغت پیله نمی‌کرد و لغت‌باز نمی‌شد. حافظ‌باز می‌شد یا حافظِ حافظ می‌شد. اما او فقط کتاب لغت می‌خواند و لغت‌باز شد و معتقد بود که هیچ کتاب دیگری به درد نمی‌خورد... با وجود لغت‌بازی، رفت توی فیزیک و بلافاصله بعد از فارغ‌التحصیلی، استاد دانشگاه شد و عکس او را به مناسبت‌های مختلف توی روزنامه‌ها چاپ می‌کردند. جایزه‌ها گرفت، مصاحبه‌ها کرد... بعد، خبر رسید که رفت خارج کشور و بعد خبر رسید که دارد با ناسا کار می‌کند. یادم هست همیشه می‌گفت آخه شعر به چه درد می‌خورَد؟ داسـتان به چه درد می‌خورَد؟ و خودش جواب می‌داد به هیچ دردی: شعر و داستان بی‌هوده است، هنر بی‌هوده است، شعر و داستان دروغ است، هنر دروغ است... و ما که همشـاگردی‌های او بودیم یادم هست که همیشه با او جرّ و بحث می‌کردیم و تلاش می‌کردیم ثابت کنیم که شعر و داستان بی‌هوده نیست و دروغ نیست، هنر بی‌هوده نیست و دروغ نیست، اما هیچ‌کدام نمی‌دانستیم که شعر و داستان واقعن به چـه دردی می‌خورد و هنر به چه دردی می‌خورد. سـالها طول کشید تا کشف کنیم که این دوست ما طفلکی درسـت همان حرفی را می‌زد که مرحوم اسکار وایلد می‌زد، با این که اسـکار وایلد هرگز نخوانده بود و اصلن نمی‌دانست که یک چنیـن آدمی وجود دارد و اصلن خوردنی اسـت یا پوشیدنی. راستش خود ما هم اگر می‌دانستیم که یک نفر که خودش آلوده‌ی این ماجراست و دستش توی کار است به یک چنین نتیجه‌ای رسیده است، هرگز با این همشاگردی‌مان جرّ و بحث نمی‌کردیم و همان کاری را می‌کردیم که او می‌کرد: کتاب لغت از بر می‌کردیم.

گزارش فردا

رابطه سیاست و سینما به روایت غلامحسین کرباسچی، تهمینه میلانی و صادق زیباکلام

سینما، سفیر فرهنگی ملل

عسل عباسیان

ماجرای رابطه سینما و سیاست، از آن موضوعات همیشه داغ اسـت کـه معمـولا در هنگامه برگزاری جشـنواره‌ها و رقابت‌های سینمایی شدت می‌گیرد و بیش از سایر اوقات؛ از آن سخن به میان می‌آید. مدتی پیش در بحبوحه جشنواره «کن»، «لیلا حاتمی» به‌عنوان یک سینماگر ایرانی در پاسخ به سوال خبرنگاری که پرسیده بود: «در غرب نگاهی سیاسی به سینمای ایران وجود دارد و گاهی به سیاسی‌بودن فیلم بیشتر از هر جنبه دیگر آن توجه می‌شـود به‌عنوان یک سینماگر ایرانی، سینمای ایران را چگونه می‌بینید؟» گفته بود: «به‌نظر من؛ هنر امری مستقل است. کار آن تحلیل مشکلات مختلف است. این امر که فیلم‌های ایرانی بیشتر به موضوعات اجتماعی توجه دارند درسـت است و اینکه گاهی فیلم‌ها روی مسایل سیاسـی تمرکز می‌کنند. اما به نظر من بعضـی از این نوع فیلم‌ها تاریخ‌مصرف دارند و نمی‌توان برای آنها عمر زیادی در نظر گرفت. در جواب سوال شما باید بگویم که به فیلمی علاقه دارم که به انسـان، خارج از زمان و مکان نگاه کند.» اما همه شبیه به «لیلا حاتمی» فکر نمی‌کنند. بسیاری معتقدند سینما، یکی از اصلی‌ترین تریبون‌های سیاست است و بسیار دیده‌ایم که نتایج برخی جشنواره‌ها نیز متاثر از اتفاقات سیاسی جاری در فیلم‌هاسـت. در ادامه سـه چهره سیاسـی و سینمایی، نظراتشان را گفته‌اند.

سینمای سیاسی، زاده محدودشدن آزادی

غلامحسین کرباسچی، دبیرکل حزب کارگزاران سازندگی سینما را یک رسانه می‌داند و می‌گوید: «طبیعتا هر رسانه‌ای می‌تواند در خدمت هر ابزاری باشد. می‌تواند تبلیغاتی باشد، می‌تواند فرهنگی یا سیاسـی باشد. سـینما همان‌طور که می‌تواند در قلمرو فلسفه یا موضوعات اجتماعی حرکت کند، می‌تواند گفتمانی سیاسی را نیز نمایندگی کند اما به‌طور کلی در فضاهایی که رسـانه‌های شفاف‌تر و صریح‌تری می‌توانند مسایل سیاسی را تبیین کنند، از سینما به‌عنوان یک تریبون سیاسی کمتر استفاده می‌شـود چون سینما، رسانه رمز و اشـارات مبهم است، گفتاری صریح نیست مثل یک بیانیه یا مانیفست. طبیعتا در فضاهای آزاد که در آن احزاب و افراد گفتمانی را نمایندگی می‌کنند، اگر بتوانند اظهارنظر صریح داشته باشند کمتر به‌دنبال بیان سینمایی می‌روند.» و اینگونه مثال می‌زند: «در کشـورهای کمونیستی پیش از فروپاشی، فیلم‌هایی که در شوروی و اتحادیه جماهیر شوروی ساخته می‌شد، آن فضای استالینیستی را ترسیم می‌کرد. در آن زمان هنر برای همه هنرمندان - و نه فقط سینماگران- حکم یک رسانه برای تبیین آرای سیاسی‌شان را داشت. به طور مثال یک مجسمه‌ساز، یک رمان‌نویس و یک روشنفکر با هر ابزاری که در دست داشت، در قالب هنرش گفتارهای سیاسی‌اش را هـم مطرح می‌کرد؛ یا در فضای پیش از انقلاب اسـلامی هم تئاترها و فیلم‌هایی بود که گفتمان سیاسـی ضد شاه را نشـان می‌داد اما با یک بیان هنری. مثلا فیلم «گاو» که آن زمان مورد توجه قرار گرفت، مسـاله «الیناسیون» را مطرح می‌کرد که یکی از دغدغه‌های روشـنفکران آن دوران بود.» شهردار پیشین تهران معتقد اسـت: «اگر در جامعه، آزادی به‌قدر کافی باشـد که افراد بتوانند شفاف و صریح گفت‌وگو کنند، نیازی نیسـت به سمت بیان اشـاره‌ای در هنر بروند. بنابراین برای طرح گفتمان‌های سیاسی در جایی اگر عده‌ای به سـمت سینما می‌روند، حتما نگرانی‌ای بابت طرح علنی عقایدشان دارند.»

حاشیه‌نشینی سینمای دولتی

تهمینه میلانی، فیلمنامه‌نویس و کارگردان هم به ماجرا اینگونه نگاه می‌کند: «سـینما هنر اسـت. هنری پرطرفدار، وابسته به اقتصاد و تاثیرگذار؛ و همین خصوصیات، تعاریف و کاربردهای متفاوتی برای آن به وجود آورده اسـت. سینما به‌لحاظ هنری تفاوت چندانی با سایر هنرها از جمله نقاشی، خطاطی، مجسمه‌سـازی و... ندارد. همانطور که از نقاشی و خطاطی به‌ویژه گرافیک، می‌توان به‌عنوان ابزار سیاسـی و تبلیغاتی اسـتفاده کرد، از سینما هم با توجه به گستردگی مخاطبـان آن، می‌توان به همین منظور بهره جسـت. یک فیلم سـینمایی قابلیـت آن را دارد که با نگـرش انتقادی، مضمونی تاریخی، فلسـفی و اجتماعی داشته باشد یا حتی صرفا سرگرم‌کننده باشـد. مهم این است که چه کسانی و با چه منظور و هدفی از این هنر- صنعت استفاده می‌کنند. طبعا سـینمای هر کشوری که وابسـته به دولت آن باشد، قابلیـت کمتری برای ایفای نقش هنـری و اجتماعی خود دارد و فیلمسـازان مستقل در این شرایط، امکان بروز همه توانایی‌های خود را پیدا نمی‌کنند و در حاشیه قرار می‌گیرند.» کارگردان «دو زن» به ماجرای سیاسـی‌بودن جشنواره‌های سـینمایی هم اینگونـه نگاه می‌کنـد: «با تجاربـی که در فسـتیوال‌های مختلف جهان، چه به‌عنوان فیلمسـاز و چه به‌عنوان داور کسـب کرده‌ام، معتقدم اغلب این جشنواره‌ها گرچه برای انتخاب فیلم‌ها سیاسـت فرهنگی خود را دارند اما سیاسی نیستند و معیار ایشان جهت گزینش فیلم‌های متنوع از کشورهای مختلف، وجه هنری و موضوعی آنهاست و اتفاقا به فیلم‌هایی که به سفارش دولت‌ها ساخته می‌شوند، روی خوش نشان نمی‌دهند، چراکه می‌خواهند بستر مناسبی برای نمایش فیلم‌های مسـتقل که اغلب شانس کمی برای دیده‌شدن به‌ویژه در کشور سیاسـت‌زده خود دارند، فراهم شود و با این روش، از هنرمندانی که سینما را وسیله‌ای صرفا جهت کسب درآمد اقتصادی یا اهداف سیاسی و ایدئولوژیک قـرار نداده‌انـد، قدردانی کنند. فکر می‌کنم سیاسـی‌ترین جشـنواره‌ای که در طول سـال‌ها فعالیت در سینما تجربه کرده‌ام، جشنواره فجر باشد؛ جشنواره‌ای که تابع قانونمندی مشـخصی نیسـت و با تغییر دولت‌ها، سیاست‌های آن هم متناسـب با خواسـت دولتمردان، تغییر می‌کند. طبعا در چنین فضایی سینمای مستقل بیشترین آسیب را می‌بیند و هرروز بیش از پیش صدمـه می‌بیند.» «میلانی» در پایان اظهاراتش البته سینما را سفیر فرهنگی ملت‌ها می‌خواند و می‌گوید: «سـینمای مستقل قابلیت آن را دارد که به‌عنوان سفیر فرهنگی هر کشور یا ملتی عمل کند، یعنی وظایفی که سفرای سیاسی قادر به انجام آن نیستند بر عهده بگیرد و تصویری مبتنی بر واقعیت از کشوری که فیلم در آن ساخته شده است، به نمایش بگذارد.»

سینما محرک جامعه

صادق زیباکلام، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران هم، چنین نظری دارد: «سـینما می‌تواند بار سیاست را بر دوش بکشـد. در غرب اغلب اوقات ماجرا سیاسی بوده و هست، در هند همین‌طور. در ایران هم قبل و بعد از انقلاب گاهی سعی شـده از سینما بهره‌برداری سیاسی شـود. بسیاری از اوقات سینما، کارکرد سیاسـی دارد.» زیباکلام چندان به ماحصل ماجرا خوشبین نیست: «فکر نمی‌کنم سینما بتواند در حقیقت صلح و صفای سیاسی به وجود بیاورد اما می‌تواند مُبلغ یک تفکر سیاسی باشد. در عین حال می‌تواند معضلات موجود را بیان و مشـکلات را منعکس کند و محرکی شود و جامعه را بر آن دارد که در پی حل این مشکلات و معضلات برآیند.»

بـا توجه بـه اظهارات این سـه چهره، نظریـه «آنجا که دیپلمات‌ها از مذاکره بازمی‌مانند، سـینما می‌تواند گفتمانی بین ملت‌ها به وجود آورد» نسـبی‌تر از قبل به نظر می‌رسد، چراکه نمی‌توان سینما را تریبونی قاطع و صریح دانست و در آن «شایدها» از «بایدها» پررنگ‌تر هستند و البته که سیاست به قطعیتی بیش از «شایدها» نیازمند است.

در همین حوالی

فعلا نوبت «کرونا» است

حامد محمدی‌کنگرانی

روانپزشک

آنفلوآنزای مرغی، خوکی، چچنی و... ایدز، آبولا، سـارس، تـب خونریزی‌دهنده کنگو و کریمه و... و حالا کرونا. سـوژه چند روز اخیر فضای بهداشـت و درمان کشور و عامل ایجاد اضطـراب و تشـویش در بین مردم. از نظـر علمی و با توجه به عامل ویروسـی بیماری، جلوگیری کامل از ورود کرونا به هیچ کشـوری ممکن نیسـت؛ حتی با وجود ضوابط بسـیار سختگیرانه. اگر کشور مبدا در همسایگی ما باشد و سیستم بهداشتی قدرتمندی هم نداشـته باشد که دیگر بدتر. قطعا وزارت بهداشت و درمان کشور با اشراف کامل به این موضوع، در حال آماده‌باش کامل و بررسـی تمام مواد مشمول، به‌ویژه در آستانه مراسم حج است. اما چرا خبرهایی (شایعات) مانند آب آلوده، شـیر آلوده، بنزین آلوده، داروهای تقلبی و... چنین قدرتمند هستند؟ موضوع فقط اهمیت سلامت نیست. داستان گران‌شدن بنزین و صف‌بستن مردم در پمپ‌بنزین‌ها و ثبت‌نام برای یارانه که هنوز یادمان نرفته است! صرف‌نظر از یک‌سری واقعیت‌های علمی و عینی و حساسـیت مردم روی سلامت، اقتصاد، حلقه گمشده در این میان، اعتماد است. لازم نیست راه دوری برویم سـناریو تکـراری تکذیب، تکذیب، تکذیب... سکوت، سکوت، سـکوت... و در نهایت، تاییدی که در کشور ما کم اتفاق نیفتاده اسـت. آخرین آنها بنزین تولیدشـده در پتروشـیمی بود که در دولت قبل بارهاوبارها بر سالم نبودن آن تاکید شده بود. چندی قبل آلوده‌بودن آن توسط مسوولان وزارت نفت دولت جدید رسـما تایید و تولید آن متوقف شد. انسان‌ها به‌صورت سرشتی و ذاتی، ویژگی تلقین‌پذیری دارند. برخی قوی‌تـر و برخی ضعیف‌تر. تلقین‌پذیـری تحت‌تاثیر آموزش‌های والدین و جامعه و وقایع اطراف این رشد می‌کند، تغییر می‌کند و تبدیل به یک تلقین‌پذیری جمعی می‌شود که در کل جامعه جریان دارد و باعث سرایت اطلاعات (شایعه‌ها) از فردی به فرد دیگر می‌شـود. بر اسـاس باوری در کشور ما، همیشه «کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است». «دایی‌جان ناپلئونیسم» به‌ویژه در مسایلی که پای دولت و مسوولان در آن است، امری قطعی و اجتناب‌ناپذیر است. تجربیات تلخ و تکراری گذشته مانند بنزین آلوده پتروشیمی که بارها تکرار شده است؛ نبود سیستم اطلاع‌رسانی قوی، سریع و قابل اعتماد که فقط وظیفه تکذیب را بر عهده نداشته باشد؛ بی‌ثباتی در قوانین و تغییرات پی‌درپی مسـوولان و نظرات متفاوت و بعضا متناقض آنها و اعتقاد به مجوز یک مصلحت‌اندیشی کلی در فضای مطبوعاتی و رسانه‌ای کشور، به‌ویژه در رادیو و تلویزیون، مردم را به صحت منابع خبری غیررسـمی و صحبت‌های درگوشی در تاکسی می‌کشـاند که متاسفانه معمولا هم درست از آب درمی‌آیند. تلقین‌پذیری (اعتماد) را نسبت به سیستم اطلاع‌رسانی رسمی کشـور کاهش می‌دهد و نسبت به منابع غیررسمی، افزایش می‌دهد. فعلا، روز، روز «کرونا»سـت البته در کنار سوژه‌های ثابتـی مثل قیمت ماشـین، طلا، دلار، مذاکرات هسـته‌ای، یارانه و... تکلیف بنزین که فعلا روشـن شـد و با وجود تمام قول‌وقرارهای رسـمی، حرف‌های غیررسـمی درست از آب درآمدند. در مورد کرونا هم هرچند دیر ولی مسوولان بالاخره شـروع به اطلاع‌رسانی کردند و هرچه‌سـریع‌تر و صادقانه‌تر باشند، راه را بر پیام‌های نگران‌کننده در پیامک‌ها و شبکه‌های اجتماعی (وایبر، واتس‌آپ و...) می‌بندند که اکثرا اغراق‌آمیز و نادرست هستند و جز افزایش نگرانی در مورد بیماری واقعی یا خیالی در بیمارستان مهر کرج، تاثیر دیگری ندارد.